



درس تفسیر سوره مبارکه غافر - جلسه ۲

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۲) غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۳) مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (۴) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۵) وَ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۶)﴾

سوره مبارکه «غافر» که بعضی از آن به سوره «مؤمن» یاد می کنند، به شهادت عناصر محوری این سوره که اصول دین و خطوط کلی فقه و اخلاق است، در مکه نازل شده است.

پاسخ به شبهه عدم تدوین قرآن در زمان پیامبر

بعد از آن حروف مقطعه ﴿حم﴾، فرمود این کتاب از ذات اقدس الهی است که دارای وصف عزّت و حکمت است. مستحضرید آنچه نازل می شود کلام است نه کتاب؛ ولی به «قرینه عول»^۱ که در کوتاه ترین فرصت و کم ترین فرصت به صورت یک کتاب منظم درمی آید، می توان گفت کتاب، نازل شده است. بنابراین سخن از اینکه قرآن در زمان حضرت جمع نشده بود و به صورت کتاب مدوّن درنیامده بود و اینها درست نیست؛ اسلام کاری کرد، در کل حجاز که

۱. لغت نامه دهخدا؛ عول: اتکا و اعتماد و استعانت؛ «قرینه عول این است که قُرب و بُعد زمانی لحاظ نمی شود، فقط ارجاع و برگشت و تحوّل یک حقیقت به حقیقت دیگر، ملاک قرینه

نویسندگی رواج نداشت و افرادی که بتوانند بنویسند انگشت شمار بودند، طوری شد که مأمور شدند تمام قواله‌ها و اسناد رسمی خودشان را با کتابت تنظیم کنند. در بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» گذشت که اگر تجارقی یا شرکتی دارید حتماً سند تنظیم کنید ﴿وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ﴾؛ اگر کسی نتوانست ولی او بنگارد ﴿إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُوهَا بَيْنَكُمْ﴾؛^۱ مگر این تجارت‌های روزانه که اگر نانی یا میوه‌ای تهیه می‌کنید، این سند نمی‌خواهد؛ ولی کارها و تجارت رسمی شما که محور اصلی اقتصاد شماست، با سند و قواله باشد. وقتی دین مردمی را که در کل حجاز با سوادهای آنها انگشت شمار بودند به جایی رساند که فرمود تمام تجارت‌ها، اقتصاد، معاملات، ازدواج و زناشویی و برنامه‌های دیگر شما با تنظیم اسناد باشد، معلوم می‌شود کتابت و نوشتن یک امر رسمی شد. فرمود تجارت‌های روزانه شما که نان یا چیزی را تهیه می‌کنید، آن سند نمی‌خواهد ﴿إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُوهَا بَيْنَكُمْ﴾؛ مگر این تجارت‌های روزمره، وگرنه کارهای رسمی شما که مبدا اشتباه پیش بیاد همین‌طور است. الآن بخش وسیعی از مشکلات دستگاه قضایی این است که چند نفر شروع به کار می‌کنند؛ ولی سند تنظیم نمی‌کنند و به استناد اطمینان به یکدیگر می‌گویند من فکر می‌کردم این‌طور است یا من خیال می‌کردم او عمل می‌کند؛ با خیال و مانند اینها که نمی‌شود تجارت و اقتصاد را راه‌اندازی کرد! فرمود در تجارت‌ها، در شرکت‌ها و در گفتگوها حتماً سند تنظیم کنید. غرض این است که تنظیم سند، کتابت و نوشتن یک چیز رایجی شده بود، دیگر ممکن نیست که مهم‌ترین و عنصری‌ترین و اصلی‌ترین رکن دین که قرآن کریم است، حضرت این را رها کرده باشد و چیزی نوشته باشد یا بعداً نوشته باشند! بنابراین این نشان می‌دهد که در زمان خود حضرت، کتاب مدوّن و محقق شده بود و قرآن کریم هم این کتاب را به «الله» اسناد می‌دهد: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^۲ ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ﴾.

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۲. سوره بقره، آیه ۲.

علت اتصاف دو صفت علیم و عزیز به قرآن کریم

سه اسم از اسمای ذات اقدس الهی که یکی اسم اعظم است و دو اسم غیر اعظم که اسم عظیم هستند، در همین آیه دوم ذکر شد که مبدأ نزول این کتاب الهی «الله» است که اسم اعظم است و این «الله» با صفت عزّت و علم این کتاب را نازل کرده است؛ قهراً این کتاب، کتاب عزیز است، چه اینکه در سوره «فصلت» فرمود: ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾^۱ «علیم» است، ﴿وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمُ﴾^۲ و مانند آن است. بعد از آن اسم اعظم و این دو اسم عظیم، چهار اسم برای ذات اقدس الهی ذکر کردند که نیاز بشر را به این چهار اسم مطرح می‌کنند، یک؛ بعد، برای اینکه مبدا کسی خیال کند که ما مضمون این اسامی را جای دیگر هم می‌رویم و پیدا می‌کنیم، با برهان توحید راه آن را بست، این دو؛ یعنی هم «مصدر» به اسمای الهی است، هم «مذیل» و اینکه توحید را در پایان اسمای چهارگانه ذکر کرد، این برهان مسئله است؛ فرمود این کتاب از «الله» است که اسم اعظم و سرجای خو محفوظ است، با وصف عزّت و علم این کتاب رقم خورده است؛ یعنی اگر کسی عزّت بخواید، در مدار قرآن و علم هم بخواید در مدار قرآن موجود است. در نوبت‌های قبل هم ملاحظه فرمودید که علوم قرآنی فراوان است؛ منتها حالا رواج این است که وقتی گفتند علوم قرآنی، یعنی علومی که درباره قرآن است؛ مثل وحی، معجزه، فرق «انزال» و «تنزیل»، مکی و مدنی، قبل از هجرت و بعد از هجرت، ناسخ و منسوخ که اینها را علوم قرآن می‌گویند. اما علوم قرآنی؛ یعنی علومی که در قرآن است و قرآن متکفل آنهاست که معارف توحیدی، کلامی، فلسفی، فقهی، اخلاقی، حقوقی، علوم تجربی و کیهان‌شناسی است که اینها علوم قرآنی است؛ یعنی علومی که قرآن مطرح کرده است و اختصاصی به آن علوم قرآنی معهود مثل وحی و نبوت و معجزه و اینها ندارد. پس از خدایی که «عزیز» «علیم» است، این قرآن نازل شده است که در بحث دیروز ملاحظه فرمودید تعلیق حکم بر وصف «مشعر» به علّیت است؛ یعنی اگر گفتند فلان جا فقیه دارد

۱. سوره فصلت، آیات ۴۱ و ۴۲.

۲. سوره یس، آیه ۲.

تدریس می‌کند؛ یعنی دارد فقه می‌گوید. اگر گفتند «عزیز» دارد تدریس می‌کند؛ یعنی دارد درس عزّت می‌دهد. اگر گفتند علیم تدریس می‌کند؛ یعنی دارد درس علم می‌دهد.

حصر مبدأ و معاد در خدای سبحان توسط برهان توحیدی

چهار اسم از اسامی ذات اقدس الهی بیان شده است که مورد نیاز قطعی جامعه بشری است، او ﴿غَافِرِ الذَّنْبِ﴾ است، یک؛ ﴿قَابِلِ التَّوْبِ﴾ است، این دو؛ همه که انسان معصوم و عادل نیستند، بالاخره غفلت هست، اشتباه هست، سیئه هست، باید برگردند و راه برگشت هم هست! اگر خدای سبحان ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ﴾^۱، نه تنها توبه را می‌پذیرد، کمبود توبه را هم جبران می‌کند؛ نفرمود «يَقْبَلُ التَّوْبَةَ مِنْ عِبَادِهِ»، در این آیه باید «مِنْ» گفته می‌شد، قبول با «مِنْ» استعمال می‌شود. این کلمه «عن» که «للمجاوزة» است، نشانه آن است که اگر توبه کمبودی دارد، اگر قصوری دارد، اگر فتوری دارد و اگر جایی خلایی دارد، باز هم خدا صرف نظر می‌کند و می‌گذرد «فَتَجَاوَزَ عَنْ سَيِّئَاتِهِ»^۲ همین است «يَقْبَلُ عَنْ عِبَادِهِ»، نه «مِنْ عِبَادِهِ»، این خداست! بنابراین ﴿غَافِرِ الذَّنْبِ﴾ و ﴿قَابِلِ التَّوْبِ﴾ است و اگر کسی بیراهه رفته است ﴿شَدِيدِ الْعِقَابِ﴾ است؛ ولی در بین اوصاف این ﴿شَدِيدِ الْعِقَابِ﴾ را به اوصاف رحمت و کمال محفوف کرده است، ﴿ذِي الطَّوْلِ﴾ است، پس این اسمای چهارگانه را که مورد نیاز است خدا داراست.

دارا بودن خدای سبحان به اسمای چهارگانه مورد نیاز بشر

حالا اگر یک وثنی و صنمی توهم کرده است که ما این کمالات را از جای دیگر هم می‌توانیم تأمین کنیم، آن راه توهم را با برهان توحید بست و فرمود اینها که لازم است و اینها هم که از غیر خدا نیست، چون ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ کجا می‌خواهید بروید؟ اگر غفران بخواهید این جاست «و لا غیر»؛ قبول توبه می‌خواهید این جاست «و لا غیر»؛

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۴؛ سوره شوری، آیه ۲۵.

۲. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۳، ص ۱۸۳.

هراسناک هستید، ﴿شَدِيدَ الْعِقَابِ﴾ اوست «و لا غیر»؛ کرم و جود و بخشش و سخا می‌خواهید، او ﴿ذِي الطُّولِ﴾ است «و لا غیر»، کجا می‌خواهید بروید؟! اینکه توحید بعد از این اسمای چهارگانه ذکر شد، این برهان برای حصر است؛ مثل اینکه بفرماید: «انما الغافر هو الله»، «انما القابل التوبة هو الله»، «انما شديد العقاب هو الله»، «انما ذی الطول هو الله»؛ این ﴿لَا إِلَهَ﴾، برهان حصر این اسمای چهارگانه است.

جریان معاد هم همین‌طور است؛ در جریان معاد هم گرچه نفمود «لا مصیر الا هو»؛ اما تقدیم خبر بر مبتدا این حصر را می‌رساند، نفمود: «المصیر الیه»، فرمود: ﴿إِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾.

تفاوت قبول توبه با بخشش گناهان

پرسش: «غَافِرَ الذَّنْبِ وَقَابِلَ التَّوْبِ»^۱ با هم چه فرقی دارند؟

پاسخ: یک وقت است که گناه را می‌بخشد و یک وقت هم توبه را قبول می‌کند؛ بخشش گناه اختصاصی به توبه ندارد، ذات اقدس الهی ﴿يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ﴾^۲ بدون توبه هم می‌بخشد؛ با توبه شرک را هم می‌بخشد، بی‌توبه گناهان دیگر را هم ممکن است ببخشد که در سوره مبارکه «نساء» گذشت.

بنابراین یک برهان از لحاظ حصر در مبدأ است و یک برهان هم از لحاظ حصر در معاد می‌باشد. ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾، پس «لا غافر الا هو»، «لا قابل التوب الا هو»، «لا شديد العقاب الا هو» «لا ذی الطول الا هو» و در جریان «مصیر»، «لا مصیر الا الیه». در جریان مبدأ با ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ بیان فرمود که حصر است؛ در جریان معاد با تقدیم خبر بر مبتدا فرمود: ﴿إِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾.

۱. مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۸۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۲۹.

این ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ را که در کفایه^۱ و امثال کفایه ملاحظه فرمودید بزرگان به زحمت افتادند که خبر این ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ آیا «ممکن» است؟ آیا خبر «موجود» است؟ آیا خبر مجموع «ممکن» و «موجود» است؟ چه چیزی است؟! راهی را که مرحوم شهید (رضوان الله علیه) - شهید اول و دوم - در شرح لمعه طی کردند، این می تواند پاسخگوی این سؤال ها باشد.

مرحوم شهید اول مستحضرید - این کسی که متن لمعه و دروس و ذکری^۲ را نوشت - ایشان سالیان متمادی فقه خوانده و فلسفه را نزد مرحوم حکیم رازی صاحب محاکمات خوانده است. اینها که در ری به سر می بردند، می گفتند رازی که به ری منسوب هستند، ایشان برای همین اطراف تهران و ورامین و این قسمت ها که مرحوم قطب الدین رازی بود زندگی می کرد؛ اهل ورامین است. مدت ها مرحوم شهید اول فلسفه را در دمشق نزد همین قطب الدین رازی خواند؛ لذا هم حکیم، هم فقیه و هم متکلم بود. تا شما آقایان می توانید از تدریس شرح لمعه فاصله نگیرید؛ اگر کسی واقعاً بتواند شرح لمعه را تدریس کند، به طوری که از شهید بتواند دفاع علمی کند، این عمل یقیناً متجزی است؛ نه اینکه شرح لمعه را ترجمه کند! نه اینکه اگر اشکالی بر شرح لمعه کردند او بماند! اگر این طور بود، او فقط واگوکننده شرح لمعه است. اینکه شما می بینید که در شرح حال بزرگان می گویند فلان فقیه در حوزه اصفهان شرح لمعه تدریس می کرد! آن وقت که - خوشبختانه - درس خارج نبود، الآن است که رواج پیدا کرده، آن روزها اگر کسی شرح لمعه تدریس می کرد - «الیوم» هم همین طور است - او واقعاً متجزی است؛ یعنی بتواند از شهید دفاع کند، نه اینکه حرف شهید را نقل کرد. مرحوم شهید اول «فحل» است، ایشان حکمت را نزد مرحوم قطب الدین رازی خواند؛ قطب الدین رازی که صاحب محاکمات در است، غیر از قطب شیرازی است که شرح حکمة الاشراق

۱. کفایة الأصول، صفحه ۲۱۰؛ «و الإشکال فی دلالتها علیه بأن خبر لا إله الا هو لا یقدر ممکن أو موجود و...».

نوشته است. قطب الدین رازی یک حکیم بزرگواری است که اهل تهران است و در مقدمه همین جلد اول شرح لمعه وقتی که مرحوم شهید بعد از «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ذات اقدس الهی را که حمد می‌کند می‌فرماید: «وَإِيَّاهُ أَشْكُرُ» تا به این جا می‌رسد که «حَمْدًا وَشُكْرًا كَثِيرًا كَمَا هُوَ أَهْلُهُ»، بعد فرمود: «وَ أَسْأَلُهُ تَسْهِيلَ مَا يَلْزَمُ حَمْلُهُ وَ تَعْلِيمَ مَا لَا يَسَعُ جَهْلُهُ وَ أَسْتَعِينُهُ عَلَى الْقِيَامِ بِمَا يَبْقَى أَجْرُهُ وَ يَحْسُنُ [أَوْ يُحْسِنُ] فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى ذِكْرَهُ وَ يُرْجَى مُثُوبَتُهُ وَ ذُخْرُهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»؛ این مطلب در مقدمه شهید اول در لمعه^۱ هست، این متن لمعه است؛ وقتی که ایشان در متن دارد «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، مرحوم شهید ثانی در شرح این «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» دارند که این «تصريحٌ بما قد دلَّ عليه الحمد السابق بالالتزام من التوحيد و خص هذه الكلمة» چرا مصنف در در مقدمه، شهادت به توحید را با این کلمه ادا کرد و با کلمات و اسمای دیگر بیان نکرد؟ «لأنها أعلى كلمة و أشرف لفظة تُطَقُّ بها في التوحيد». اگر بگوییم «لا غافر الا هو» یا «لا خالق الا هو» همه اینها حق است؛ ولی اشرف کلمه توحید همین کلمه «لا اله الا الله» است. مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید از وجود مبارک حضرت نقل می‌کند که نه من و نه هیچ پیامبری قبل از من کلمه‌ای اعظم از «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^۲ نیاورده است؛ این را مرحوم صدوق در اوایل کتاب توحید نقل می‌کند. «لأنها أعلى كلمة و اشرف لفظة نطق بها في التوحيد منطبقاً على جميع مراتبه»؛ جميع مراتب توحید؛ توحید ذاتی، صفاتی، افعالی و توحید در عبادات. «و لا فيها هي النافية للجنس - این «لا اله» - و اله اسمها». همان طوری که «کان» گاهی تامّه است و گاهی ناقصه و «کان» تامّه خبر نمی‌خواهد؛ «لیس» گاهی تامّه است و گاهی ناقصه و «لیس» تامّه خبر نمی‌خواهد، «لا ی نفی جنس» هم گاهی خبر نمی‌خواهد؛ آن وقت تلاش و کوشش فراوان مرحوم آخوند و امثال آخوند که آیا خبر امکان است؟ آیا وجود است؟ آیا هم امکان و هم وجود است؟ «لا اله ممکن أو لا اله موجود»، این نزاع‌ها رخت برمی‌بندد؛ یعنی

۱. اللعة الدمشقية في فقه الإمامية، ص ۲۱.

۲. التوحيد، ص ۱۸؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ): مَا قُلْتُ وَ لَا قَالَ الْقَائِلُونَ قَبْلِي بِغَيْرِ لَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

این حقیقت منتفی است و آن وقت این «الا» هم به معنی «غیر» است؛ یعنی غیر از «الله» این حقیقت منتفی است، چون «اله» باید واجب باشد و غیر از «الله» که دیگر «الله» دیگری نیست؛ به دنبال امکان بگردیم یا به دنبال موجود بگردیم، به تعبیر خود ایشان که فرمود به دنبال هر کدام از اینها که بروید مشکل دارد: «و لا فيها هي التافية للجنس و إله اسمها»؛ اما حالا خبری دارد یا نه؟ می‌فرماید خبر نمی‌خواهد: «قیل و الخبر محذوف» و «تقدیره موجود» است که «لا اله موجود الا الله»، آن‌گاه می‌فرماید این اشکال دارد - یعنی این اشکالاتی که آمده در کفایه همان اشکال چهارصد یا پانصد سال قبل است که ذکر شده - فرمود: «و يضعف بأنه لا ينفي إمكان إله معبود بالحق غیره تعالی» که اگر خبر «موجود» باشد، می‌شود «لا اله موجود الا الله». حالا که غیر از «الله» الهی موجود نیست، اما آیا ممکن است یا نه؟! شما که امکان آن را نفی نکردید، وجود آن را نفی کردید! پس اگر خبر «موجود» باشد، این قابل نقد است. «و يضعف بأنه لا ينفي إمكان إله معبود بالحق غیره تعالی» که ممکن است «اله» دیگر ممکن باشد؛ ولی موجود نیست. «لأن الإمكان أعم من الوجود»،^۱ نفی عام مستلزم نفی خاص است؛ ولی نفی خاص که مستلزم نفی عام نیست؛ اگر ما گفتیم «اله» دیگر ممکن نیست، چه موجود باشد و چه نباشد، وقتی که امکان شد هر دو را نفی می‌کند؛ اما اگر گفتیم «اله» دیگر موجود نیست، امکان آن را نفی نمی‌کند؛ این راه حل اول بود.

راه حل دوم: «و قیل ممکن»؛ خبر «ممکن» است؛ یعنی «لا اله ممکن الا الله»، «و فيه أنه لا يقتضي وجوده بالفعل».^۲ اگر شما امکان را نفی کردی، یعنی غیر از خدا هیچ الهی ممکن نیست، آن وقت این مستثنای شما باید ممکن باشد، نه واجب! چون شما از «ممکن» این را استثنا کردی، «لا اله ممکن الا الله» این «الله» هم باید ممکن شود!

۱. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (ط - الحديث)، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (ط - الحديث)، ج ۱، ص ۲۳۰.

راه سوم: «و قيل مستحق للعبادة» که خبر «مستحق للعبادة» است؛ یعنی «لا اله مستحق للعبادة الا الله». «و فيه انه لا يدل على نفى التعدد مطلقاً» ممکن است یک «اله» دیگر باشد؛ ولی استحقاق عبادت نداشته باشد! چه کسی گفته که اصلاً «اله» آن است که مستحق عبادت باشد؟! پس اگر خبر «موجود» باشد، یک اشکال؛ «ممکن» باشد، یک اشکال دیگر و «مستحق للعبادة» باشد نیز یک اشکال دیگر است.

بعد می‌فرماید: «و ذهب المحققون إلى عدم الاحتياج إلى الخبر» چرا؟ برای اینکه این «لا» لای نفی جنس است و در این جا به منزله «لیس» تامّه است و «لیس» تامّه خبر نمی‌خواهد؛ «لیس زید» یعنی معدوم است، نه «لیس زید قائماً». اینکه گفتند «کان» یا تامّه است یا ناقصه، «لیس» یا تامّه است یا ناقصه، «لیس» تامّه خبر نمی‌خواهد و کار فعل را انجام می‌دهد؛ یعنی «اله» را نفی می‌کند، پس اگر خبر نخواست، نه دنبال «الممكن»، نه دنبال «الموجود» و نه دنبال «المستحق» نخواهیم رفت. «و ذهب المحققون الى عدم الاحتياج الى الخبر و أن الا لله»؛ آن محققون می‌گویند این «لا اله الا الله» که قبلاً در جاهلیت نبود، این را قرآن آورد، پس ما باید ببینیم که قرآن برای ما چه چیزی آورد! شما که به دنبال ادبیات عرب می‌گردید، عرب قبل از نزول قرآن یک نحو مدوّنی داشت، یک صرف مدوّنی داشت، یک معانی و بیان مدوّن داشت یا این علوم چندگانه ادبی بعد از قرآن راه افتاد؟ «و ذهب المحققون الى عدم الاحتياج الى الخبر و أن الا لله مبتدأ و خبره لا إله» که «لا إله» خبری است مقدم و «إلا الله» مبتدای مؤخر است. «إذ كان الأصل»؛ اصل این است که «الله إله»، چون در بعضی از آیات هم دارد که «الله» «اله» است. «الله إله»؛ یعنی آن ذات مقدس نامتناهی، او معبود، مستحق و مرجع است «الله إله». برای اینکه معلوم شود که غیر از «الله» «اله» دیگری نیست، فرمود: «لا اله الا الله» که این حصر ذکر شده است. «إذ كان الأصل الله إله، فلما أريد الحصر زيد لا وإلا»؛ این دو کلمه «لا» و «إلا» اضافه شد تا معلوم شود که «لا اله الا

الله» و اصلاً «اله» آن است که «الله» باشد، ما دو «الله» که نداریم! «و معناه الله إله و معبود بالحق لا غيره» چرا؟ چون «اله» باید «الله» باشد، «الله اله» و غیر از «الله» چه کسی می‌تواند «اله» باشد؟!

بعد می‌فرماید این حرف محققین است و ممکن است که برای همه قابل هضم نباشد «أو أنها نُقلت شرعاً إلى نفي الإمكان و الوجود» با هم «عن إله سوى الله».

مرجع بودن قرآن کریم در قواعد ادبی

ما که دنبال ادبیات عرب به این معنا که یک قواعد مسلّم، مسجّل، مرقوم و مکتوب به روز نداشتیم تا شما بگویید که این با کدام قاعده عربی سازگار است! قاعده عربی را خود قرآن آورده است، علم ادب و نحو و صرف را قرآن آورده است، وگرنه نویسندگانی که در کلّ حجاز کمتر از انگشت‌های یک دست بودند؛ اگر یک کتاب عربی مدوّن، قانون مدوّن یا نحو و صرف مدوّن داشته باشند، بله ما می‌گوییم این با کدام قانون سازگار است؟! اما وقتی که هیچ قانون مدوّن نبود و خود اسلام اینها را آورد، اسلام هم به همراه آنها این معانی را هم آورد «أو أنها نُقلت شرعاً إلى نفي الإمكان و الوجود» دوتایی! تا کسی نگوید خبر اگر «ممکن» باشد یک اشکال دارد، خبر اگر «موجود» باشد اشکال دارد، «لا اله ممکن و موجود» تا هر دو را نفی کند، «عن إله سوى الله، مع الدلالة على وجوده تعالى و إن لم تدل عليه لغة»^۱ اگر چه لغت توان این را نداشته باشد که این مطالب را یکجا القا کند، اما در فضای شریعت جا دارد. چطور شما صلات، صوم، حج و عمره را به این معنا می‌گیرید، «لا اله الا الله» را به این معنا نمی‌گیرید؟! مگر قبلاً «لا اله الا الله» رایج بود تا ما بگوییم که معنای «لا اله الا الله» این بود؟! اینها جزء حقایق شرعیه است. اگر صلات قبلاً نبود، صوم قبلاً نبود، حج و عمره قبلاً نبود، زکات و خمس قبلاً نبود، «لا اله الا الله» هم قبلاً نبود! مگر «لا اله الا الله» و این ترکیب ادبی قبلاً بود تا شما بگویید این خبر دارد یا ندارد، آیا

۱. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (ط - الحديثة)، ج ۱، ص ۲۳۱.

«لای نفی جنس» است و نظیر «لیس» تامّه است یا نه؟! هنر قرآن کریم این است که با همین ادبیاتی که بعضی‌ها گفتند این ﴿حم﴾، ﴿طس﴾^۱، ﴿الر﴾^۲ که حروف مقطعه هستند، یکی از آن معانی سی یا سی و پنج‌گانه‌ای که برای حروف مقطعه ذکر کردند، این است که از همین حروف قرآن درست شده و حرف دیگری که نداریم! شما هم از همین حروف بیابید یک سوره درست کنید! هر کدام از این «حَوَامِیمِ سَبْعَه»^۳ ناظر به همین مسئله نزول قرآن است، پس یکی از آن وجوه سی و پنج، شش‌گانه‌ای که در معانی حروف مقطعه گفتند، این است که قرآن از همین حروف درست شده است، شما هم بیابید مثل این درست کنید!

همین حروف و کلمات را قرآن کریم به صورت صلات درآورده که معنای غیر معهود است؛ به صورت صوم درآورده که معنای غیر معهود است؛ به صورت سایر حقایق درآورده که معنای غیر معهود است و این «لا اله الا الله» را هم به صورت توحید درآورده که معنای غیر معهود است. بنابراین آنچه در «لا اله الا الله» گفته می‌شود؛ یعنی غیر از «الله»ی که دلپذیر است و مقبول است و همه ما او را داریم دیگری نه!

پرسش: بیخشید! آنها در آن فضای شرک اصلاً خبری از این معارف ندارند و اصولاً برای آنها قابل هضم نیست؛ امکان و وجوب و ...

پاسخ: ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۴ همین است! همین‌ها را حضرت به صورت اویس قرن و به صورت سلمان و اباذر درآورد.

۱. سوره غل، آیه ۱.

۲. سوره یونس، آیه ۱؛ سوره هود، آیه ۱؛ سوره یوسف، آیه ۱؛ ...

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۹۷؛ «حَوَامِیمِ»، نام گروهی سوره‌های چهل تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف است که با حروف مقطعه «حم» آغاز می‌شوند. این سوره‌ها به ترتیب عبارت‌اند از: غافر (مؤمن)، فصلّت، شوری، زُخْرُف، دُخان، جاثیه و احقاف؛ به مجموع این سوره‌ها ذوات حم یا آل حم نیز گفته‌اند.

۴. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

پرسش: ...

پاسخ: بله، به تدریج این کار را کرده است؛ هم آیات را برای آنها تلاوت کرده و هم تفصیل کرده است که ﴿أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۱ فرمود تو باید بیان کنی، شرح دهی و بعد هم باید معلم کتاب باشی! نه معلمی که تنها درس بگوید، باید بیان کنی! بیان عبارت از آن است که الف از باء جدا و باء از الف جدا که میان آنها بینونت باشد و تمام مطالب از یکدیگر باید جدا باشد تا بیان شود. درهم گفتن، انباری حرف زدن و انباری فکر کردن صحیح نیست؛ ممکن است کسی سخنرانی کند یا چیزی را بنویسد و سخن خوانی کند؛ ولی این تبیین نیست! تبیین یعنی اینکه هر مطلب باید نصاب آن تمام شود و آنکه تمام شد، وارد مطلب بعدی می‌شود؛ لذا بیان می‌شود، پس بیان آن است که دومی از اولی بینونت دارد و اولی هم از دومی در کمال انسجام بینونت دارد؛ اولی حساب آن مشخص شد، بعد دومی حساب آن مشخص شد، پس درهم نیست؛ این می‌شود بیان که دقیق‌تر، رقیق‌تر پاکیزه‌تر از تعلیم است، فرمود: ﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ که در سوره مبارکه «نحل» گذشت.

پرسش: خود پیامبر که از همان روزهای اول فرمود: «لا اله الا الله»!

پاسخ: بله! کم‌کم اینها را آورد و شاگرد کرد. در منزل زید بن ارقم جلسات خصوصی تشکیل دارد، جلسه عمومی تشکیل داد، ﴿فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾^۲ گفت، خواص درست کرد، یک عده را معلم دیگران قرار داد تا کم‌کم به این صورت رساند؛ در همین‌ها بالاخره سلمان و اباذر و مقداد و اویس قرن پیدا شد، برای اینها کم‌کم در طی این سالیان متمادی مدام خواند و تعلیم کرد و تبیین کرد تا به این صورت درآورد.

۱. سوره نحل، آیه ۴۴.

۲. سوره مزمل، آیه ۲۰.

بنابراین این «لا اله الا الله» که مفید حصر است و به تعبیر ایشان در جمیع مراتب مفید توحید تام است، برای این است که این «لا»، «لا»ی نفی جنس است و «الله» باید «اله» باشد و غیر از «الله» هم که کسی نمی تواند «اله» باشد. در جاهلیت هم که نمی گفتند این «وثن» و «صنم» «الله» هستند، فقط می گفتند «اله» هستند؛ دین آمده است که بگوید «اله» بودن برای «الله» بودن است و غیر از «الله» هم احدی و چیزی نمی تواند «اله» باشد. این برهان توحید، برای آن است که بفرماید این عناوین چهارگانه ای که گفتیم ضروری است، یک؛ و از غیر خدا هم ساخته نیست، این دو؛ لذا ﴿فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ﴾^۱ «غَافِرِ الذَّنْبِ» است و «لا غافر الا هو».

توحیدی بودن توسل و شفاعت

در زیارت امام رضا (سلام الله علیه) - در سایر زیارات هم دارد - بعد از این زیارت دارد که «يَا مَنْ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ إِلَّا هُوَ»^۲؛ یعنی اگر ما آمدیم حرم مشرف شدیم، توسل کردیم، استشفای کردیم و شفاعت می طلبیم همه اینها به اذن توسل؛ این دعای نورانی بعد از زیارت امام هشتم صدر و ذیل آن توحید است «يَا مَنْ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يَخْلُقُ الْخَلْقَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يُنَزِّلُ الْعَيْثَ إِلَّا هُوَ»؛ این برای آن است که ما که زیارت کردیم و از حضرت چیزی می خواهیم، همه به اذن توسل! همه در کار توسل! و آن حضرت هم به اذن تو کار انجام می دهد. این دعای نورانی بعد از زیارت ثامن الحجج (سلام الله علیه) درباره ائمه دیگر هم هست که آنها هم برای همین جهت است. پس این ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ مثل این است که «لا غافر الا هو»، «لا قابل الا هو»، «لا شدید الا هو» «لا ذی الطول الا هو». شما در خیلی از ادعیه و زیارات بعد از یک سلسله بحث های روایی این ذکر توحید را می بینید، آن وقت ﴿إِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾ هم وضع آن مشخص می شود.

۱. سوره تکویر، آیه ۲۶.

۲. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۵۶.

خلق بهشت و جهنم توسط اعمال انسان در دنیا

در جریان بهشت و جهنم یک بیان نورانی از امام رضا (سلام الله علیه) هست که فرمود از ما نیست کسی که بگوید بهشت و جهنم «الیوم» خلق نشده، بلکه بهشت و جهنم الآن خلق شده‌اند و آماده هستند.^۱ تعبیر قرآن هم این است که «أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»^۲ و «وَأُزْلِفَتْ الْجَنَّةُ»^۳ و «وَأُزْلِفَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۴ یعنی آماده است، پس این طور نیست که بهشت بعدها خلق شود و جهنم بعدها خلق شود؛ مصالح ساختمانی بهشت و جهنم را که هم اکنون انسان می‌دهد بهشت خلق می‌شود، این است که مسئله بهشت و جهنم ادراک آنها آسان نیست؛ ولی به هر تقدیر بهشت و جهنم الآن خلق شده‌اند.

معنای وارد درب بهشت و جهنم شدن انسان

تعبیرات ادبی ما این است که ما واردِ دربِ حرمِ شدیم؛ درب که مورد ورود نیست، بلکه دربِ حجابی است که نمی‌گذارد انسان وارد حرم شود؛ وقتی که درب باز شد انسان وارد آن حرم و آن مکان می‌شود؛ ولی تعبیر این است که ما واردِ دربِ حرمِ شدیم، واردِ دربِ حرمِ شدیم یعنی چه؟ درب این دو لنگه آهن یا دو لنگه چوب است، آدم که وارد این لنگه از چوب یا آهن که نمی‌شود؟! اینکه گفتند واردِ دربِ بهشت می‌شوند، این یک تعبیر رایجی است؛ یعنی درب باز می‌شود و ایشان پا را در جهنم می‌گذارد یا درب باز می‌شود و ایشان پا را در بهشت می‌گذارد، وگرنه درب مدخل نیست، درب حجاب است که وقتی باز شد، انسان وارد می‌شود؛ در تعبیرات دیگر که دارد

۱. الامالی (صدوق)، ص ۴۶۱؛ «قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ أَ هُمَا الْيَوْمَ مَخْلُوقَتَانِ فَقَالَ نَعَمْ وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ رَأَى النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ قُلْتُ لَهُ فَإِنْ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُمَا الْيَوْمَ مُقَدَّرَتَانِ غَيْرُ مَخْلُوقَتَيْنِ فَقَالَ (عليه السلام) مَا أَوْلَيْكَ مِنْهُمَا وَ لَا نَحْنُ مِنْهُمَا مَنْ أُنْكَرَ خَلْقُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيُّ (صل الله عليه و آله و سلم) وَ كَذَّبْنَا وَ لَيْسَ مِنْ وَلَايَتِنَا...».

۲. سوره بقره، آیه ۲۴؛ سوره آل عمران، آیه ۱۳۱.

۳. سوره بقره، آیه ۲۴؛ سوره آل عمران، آیه ۱۳۱.

۴. سوره شعراء، آیه ۹۰.

﴿ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ﴾^۱ وارد درب جهنم شوید؛ یعنی درب را باز می‌کنند و انسان وارد می‌شود؛ این تعبیر رایج در

تعبیرات عرفی ماست که اگر کسی ما را به این نکته توجه ندهد، ما هم اصلاً حواسمان نیست و می‌گوییم وارد درب حرم شدیم؛ یعنی این درب را باز کردند و ما وارد حرم شدیم.

پرسش: ...

پاسخ: بله، اینکه حضرت فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَهِيَ الْجَنَّةُ وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ بَابُهَا»^۲ کلّ این مدینه درب است و از هر طرف بخواهید وارد شوید و حرف نبوت را کسی بخواهد درک کند، از محدوده ولایت باید وارد شود؛ دور کلّ این شهر درب است و این‌طور نیست که یک جای مخصوص باشد؛ کلّ این‌جا، جای علی بن ابی‌طالب (سلام الله علیه) است، نه اینکه حضرت امیر یک گوشه ایستاده و از این درب باید وارد شوید؛ سرتاسر این مدینه درب است و ﴿مُفْتَحَهُ لَهُمُ الْأَبْوَابُ﴾^۳ است و از هر جا بخواهید وارد شوید، آن‌جا سخن از ولایت حضرت امیر است.

تبیین دو معنای زوج در قرآن کریم

مطلبی که در بحث‌های دیروز سؤال شده است - گرچه مناسب بحث ما نبود - این است که اینکه در سوره مبارکه «یس» ذات اقدس الهی دارد که ما از هر چیزی زوجی آفریدیم.^۴ برخی‌ها بر آن هستند که مثلاً بعضی از اجرامی که در فیزیک و امثال فیزیک کشف شده است، این نه مثبت است و نه منفی؛ اولاً قرآن کریم دارد که ما از هر چیزی زوج آفریدیم، بعد دارد ﴿وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ یعنی خیلی از چیزهاست که برای شما هنوز کشف نشده‌اند، چه اینکه در سوره «نحل» دارد که خدای سبحان این امور را برای شما خلق کرده ﴿وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۵ و

۱. سوره زمر، آیه ۷۲.

۲. الامالی (صدوق)، ص ۳۸۸؛ «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَهِيَ الْجَنَّةُ وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ بَابُهَا فَكَيْفَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدِي إِلَى الْجَنَّةِ وَلَا يَهْتَدِي إِلَيْهَا إِلَّا مِنْ بَابِهَا».

۳. سوره ص، آیه ۵۰.

۴. سوره یس، آیه ۳۶؛ «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ».

۵. سوره نحل، آیه ۸.

چیزهایی هم هنوز برای شما کشف نشده‌اند. پس اگر عنصری ماده‌ای کشف شده که نه مثبت بود نه منفی، این پایان راه نیست و شاید مثل آن هم کشف شده باشد و بر فرضی که در بین همه ذرات، ذره‌ای باشد که این نه مثبت است نه منفی، نظیر انسان است که گاهی نه مذکر است و نه مؤنث که خنثی است، آن هم «لمصلحة» که ﴿لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾.^۱

بخش دیگری از بحث این است که زوج گاهی به معنای همسر داشتن است؛ ابرها زوج دارند، گیاهان زوج دارند، حیوانات زوج دارند و انسان‌ها هم زوج دارند، نه زوجه! زوجه لغت فصیحی نیست؛ لذا قرآن کریم از زن هرگز به زوجه یاد نکرده است. مرد زوج است و زن هم زوج است، چون «کل واحد» به ضمیمه دیگری زوج می‌شوند، در جریان حضرت آدم و حوا فرمود: ﴿خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾^۲ یا ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا﴾،^۳ نه «زوجات». زن زوج است، مرد زوج است، چون برای زن به انضمام مرد جفت پیدا می‌شود و برای مرد به انضمام زن جفت پیدا می‌شود و گاهی هم زوج به معنی صنف است؛ در آن اوایل سوره مبارکه «واقع» که فرمود: ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾،^۴ وقتی که به «مقربین» و «ابرار» و «اصحاب شمال» تقسیم می‌کند، اینها که زوج هم نیستند، پس گاهی زوج به معنی صنف است؛ اگر زوج به معنی صنف بود، یک صنف این است، نه اینکه هر چیزی نر و ماده دارد یا مثبت و منفی دارند. اگر در سوره مبارکه فرمود ما اینها را خلق کردیم ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾؛ یعنی سه زوج آفریدیم: یکی جزء «مقربان» هستند، یکی هم جزء «ابرار» هستند و یکی هم جزء «اصحاب مشئمه» همین‌طور است.

۱. سوره انعام، آیه ۵۹.

۲. سوره نساء، آیه ۱.

۳. سوره روم، آیه ۲۱.

۴. سوره واقع، آیه ۷.

آیه پنج الی هفت سوره مبارکه «واقع» این است که ﴿وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا * فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا * وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾^۱ که آن گاه این «ازواج ثلثه» را تفصیل دادند که ﴿فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ﴾^۲ حکمشان این است، ﴿أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ﴾^۳ حکمشان این است، ﴿وَالسَّابِقُونَ﴾^۴ و ﴿الْمُقَرَّبُونَ﴾^۵ هم حکمشان این است. پس زوج در قرآن گاهی به معنی صنف است گاهی معنی همسر داشتن که همسر هر چیزی مناسب با خود اوست؛ همسر ابر، ابر است؛ همسر گیاهان ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ﴾^۶ که این گیاهان را تلقیح کند. همسر گیاه، گیاه است؛ همسر حیوان، حیوان است؛ همسر انسان، انسان است و مانند آن. پس اگر زوج به معنای صنف بود، معنای آن این نیست که حتماً باید معادل مثبت یا منفی داشته باشد.

اهانت به مقدسات، زمینه سقوط عاملان آن

به هر تقدیر در این سوره مبارکه «غافر» که محل بحث است فرمود که خدای سبحان انسان را با این وجوه و خصوصیات آفرید؛ ولی برخی‌ها در آیات الهی جدال می‌کنند. این تعلیق حکم بر وصف که «مشعر» به علیّت است، این نشان آن سقوط مُجادل است. ملاحظه بفرمایید که اول دارد ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ﴾، بعد درباره آنهایی که نسبت به قرآن بی‌مهری می‌کنند، فرمود «ما يجادل في الكتاب»، بلکه فرمود: ﴿مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ﴾. این جریان کاریکاتور و امثال کاریکاتور همین است! اینها خیال نکنند با پیغمبر (علیه آلاف التحية و الثناء) از آن نظر که یک شخص انسانی است درگیر هستند و دارند اهانت می‌کنند؛ در آیه عظمای الهی درگیر شدند و طولی نخواهد کشید که سقوط می‌کنند. تعبیر ﴿مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ﴾ این است؛ یعنی او دارد با آیه ما می‌جنگد، با چه کسی می‌خواهند بجنگند؟ در سوره

۱. سوره واقع، آیات ۵ - ۷.

۲. سوره واقع، آیه ۸.

۳. سوره واقع، آیه ۹.

۴. سوره واقع، آیه ۱۰.

۵. سوره واقع، آیه ۱۱.

۶. سوره حجر، آیه ۲۲.

مبارکه «حجر» و «نخل» هر دو اصل آمده است؛ فرمود این طور نیست حالا در فرانسه یا غیر فرانسه کسی از مرز انسانیت فاصله بگیرد و به ذات مقدس ایشان اهانت کند، او که عدل مجسم است، او که خُلق مجسم است، نسبت به او اهانت کند؟! او که بالاخره بشریت را به این روز آورده است! شما هر جا حرف حق و درست می بینید از اسلام است! درست است که لنین حرفی زده، استالین حرفی زده، مارکس حرفی زده، انگلس حرفی زده؛ امّا اینها آمدند یک گوشه از اسلام را گرفتند و گوشه های دیگر را رها کردند و آن چهار کلمه ای را هم که می گویند و حق است از این جا گرفتند. اگر عدل است، اگر انصاف است، اگر آزادی است و اگر استقلال است اینها آوردند! پنج نفر هستند که در دنیا حرف اول را در میان این هفت میلیارد نفر می زنند و این پنج نفر هستند که ماندند! حضرت نوح است و ابراهیم است و موسی هست و عیسی هست و وجود مبارک پیغمبر (علیهم السلام)، همین ها هستند. هر جای عالم شما بروید و چهار مورد حرف حق پیدا کنید از این پنج نفر است. این است که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف کافی از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) می فرماید: «شَرْقًا وَ غَرْبًا»؛ مشرق بروید، مغرب بروید، اگر حرف صحیح گیر آوردید از ماست! «فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ».^۱ حالا مارکس آمده، انگلس آمده، لنین آمده و استالین آمده، آن قسمت های انسانی را گرفتند و قسمت های الهی آن را رها کردند؛ بالاخره اگر آزادی است اینها به شما داند، اگر حرف انبیا نبود، شما هم محصول جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم بودید، شما که یادتان نرفته است! هشتاد میلیون را در جنگ جهانی اول و دوم را شماها کشتید! ما مسلمان ها که چنین کاری نکردیم! این جنگ جهانی اول را چه کسی راه انداخت؟ جنگ جهانی دوم را چه کسی راه انداخت؟ الآن هم کشتارهای پنجاه روزه را در غزه چه کسی راه می اندازد؟ شماها راه می اندازید! هر جا سخن از حق و عدل و قسط و انسانیت است شما از قرآن و روایات دارید ﴿فَإِنَّ تَذْهَبُونَ﴾. فرمود اینها هر پیامبری که آمده با او درگیر شدند، در سوره مبارکه

۱. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۳۹۹؛ «شَرْقًا وَ غَرْبًا».

«حجر» که بحث آن گذشت فرمود که هر پیامبری که بیايد اينها او را - معاذ الله - مسخره مي‌کنند: ﴿مَا تُنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ﴾^۱ ﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾^۲ مگر با موسای کلیم همین کار را نکردند؟ منتها آن روز کاریکاتور نبود و یک‌طور دیگر مسخره می‌کردند؛ مگر با عیسای مسیح آن کار را نکردند؟ مگر با انبیای دیگر این کار را نکردند؟ اگر اینها از دستشان بریاید همین است ﴿لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾^۳ در خیلی از آیات که فرمود اینها با هر پیامبری به مبارزه برخاستند، در سوره مبارکه «نحل» فرمود که خود این مبارزه، خود این اهانت و خود این کاریکاتور دامی است که اینها را در این دام فرو می‌برد. آیه ۳۴ سوره مبارکه «نحل» این است: ﴿فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾ هر پیامبری آمده اینها مسخره کردند، این صغرا و هر کسی که مسخره کند در همان کارش فرو می‌رود، این کبرا، اینها این‌طور هستند!

بنابراین در عین حالی که دانشمندان، علما، اندیشوران و نخبگان فرهیختگان آنها که آنها هر چه دارند از عیسی و موسی و سایر انبیا(علیهم السلام) دارند، آنها محترم هستند و مردم بی‌گناه غرب هم محترم هستند، این استکبار همین است که دیروز به انبیای دیگر استهزا می‌کردند و امروز به وجود مبارک حضرت؛ ولی در استهزای خودشان فرو می‌روند؛ ولی بدانند که این ننگ جنگ جهانی اول در پیشانی آنها هست. شما چیزی می‌شنوید که هشتاد میلیون کشته شدند؛ هشتاد میلیون هفتاد، هشتاد سال قبل کم نبود، خیلی‌ها اصلاً نمی‌دانند که مجموع واقعی کشته‌های جنگ جهانی اول و دوم چند نفر بود؟! الآن که دم از دموکراسی می‌زنند، چون دست همه اینها روی ماشه اتم است؛ اگر جنگ جهانی شود که کسی در زمین نمی‌ماند! الآن به فکر بشریت و به فکر آزادی افتادند.

۱. سوره حجر، آیه ۸.

۲. سوره حجر، آیه ۱۱.

۳. سوره قیامت، آیه ۵.

این خدا به پیغمبر فرمود بشر می تواند جانشین و خلیفه من باشد، اینها جلو آمدن و بخشی را گرفتند و گفتند بشر - معاذ الله - جایگزین خداست، نه جانشین او! اومانیسیم همین است! اینکه ذات اقدس الهی فرمود: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾^۱، وقتی بخواهید آن را به روز ترجمه کنید؛ یعنی اومانیسیم، اومانیسیم چه می گوید؟ انسان محور است و می گوید هر چه که خودم خواستم! که در آن - معاذ الله - انسان جایگزین «الله» می شود. دین گفت شما جانشین او هستید و باید حرف او را بزنید، نه اینکه او را طرد کنید و حرف خودتان را بزنید ﴿فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ﴾. اینکه فرمود انبیا آوردند: ﴿رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أُنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾^۲ که مضمون بعضی از آیات در سوره «بقره» است و اینکه فرمود: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ که اگر بخواهد به زبان روز ترجمه شود، همین حرف اومانیسیم است که می گویند همین انسان محور است و اینکه می گویند انسان آزاد است، بین آزادی و رهایی و بی بند و باری که فرق نمی گذارند؛ ولی آنها بدانند که اگر دست برندارند، ذات اقدس الهی فرمود: ﴿وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾.

«والحمد لله رب العالمین».

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۲. سوره بقره، آیه ۸۷.